

[موضوع له معانی مبهمه 2](#_Toc510343790)

[قول دوم: نظریه مرحوم بروجردی حرفی بودن معانی مبهمه 2](#_Toc510343791)

[خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم بروجردی 2](#_Toc510343792)

[قول سوم: موضوع له مبهمات ذوات با قید عند الاشاره الیه 2](#_Toc510343793)

[خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم اصفهانی 3](#_Toc510343794)

[فرق نظر مرحوم اخوند و مرحوم اصفهانی 3](#_Toc510343795)

[مختار استاد 3](#_Toc510343796)

[نکته پایانی: ثمره مباحث گذشته 4](#_Toc510343797)

[1-انکار مفهوم 4](#_Toc510343798)

[2-انکار واجب مشروط 4](#_Toc510343799)

**موضوع**: وضع هیئات و مواد /بحث وضع /مقدمات علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه گذشته گفته شد اینکه مرحوم اخوند فرموده است معروف این است که وضع هیئات نوعی و وضع مواد شخصی است درست است. بعد از این بحث وارد بحث موضوع له معانی مبهمه شدیم و دو قول مطرح شد. قول اول عبارت بود از اینکه موضوع له اسماء مبهمه با غیر مبهمه متحد است و تنها فرق انها در علقه وضعیه است این قول را مرحوم اخوند فرموده بود. به نظر استاد اشکال واردی که بر ایشان شده است همان عدم جواز استعمال هر کدام به جای دیگری و لو مجازا است و وجدان حاکم بر مباین بودن موضوع له اسما مبهمه و غیر مبهمه است. قول دوم را مرحوم بروجردی فرموده بود و ان عبارت است از اینکه موضوع له اسماء مبهمه دارای معانی اندکاکی است.

# موضوع له معانی مبهمه

## قول دوم: نظریه مرحوم بروجردی حرفی بودن معانی مبهمه

بحث در تحلیل معانی مبهمه بود. در اصطلاح ادباء عده ای از کلمات هستند که به انها اسماء مبهمات میگویند عرض شد که سه نظر عمده در این بحث وجود دارد بحث در مورد کلام مرحوم بروجردی بود ایشان فرموده است[[1]](#footnote-1) که معانی انها معانی حرفیه است یعنی معانی اندکاکی و ربط بین دو چیز است نظیر همان چیزی که ما در معنای حروف ادعا میکردیم. در حقیقت معانی مبهمه همان ارتباط بین ذهن و مرجع ضمیر یا مشار الیه است و این ارتباط اندکاکی است وقائم به مشارالیه و ذهن است نه اینکه برای مشار الیه وضع شده باشد.ایشان ادعا کرده است ابن مالک نیز که گفته است «بذا مفرد مذکر اشر» به همین معنا اشاره کرده است و ذا برای اشاره کردن است نه اینکه معنای ان اشاره کردن باشد. وجه مبنی بودن این معانی مبهمه نیر به خاطر حرفی بودن معنای انها است.

### خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم بروجردی

این ادعا خلاف ارتکاز است هر چند که ما دلیل محکمی بر رد ایشان نداریم. وقتی گفته میشود «هو» همان «آن» است اینکه ایشان میگوید معنای «آن» همان ارتباط بین ذهن و مرجع ضمیر است خلاف ارتکاز است لذا گاهی کلمه «آن» را بیان میکنیم و مرجع ضمیر را میاوریم و این کاشف از این مطلب است که معنای کلمه «هو» ارتباط بین ذهن و مرجع ضمیر نیست.

## قول سوم: موضوع له مبهمات ذوات با قید عند الاشاره الیه

مرحوم اصفهانی نظر متوسطی دارد[[2]](#footnote-2) نه مقابل مرحوم اخوند است که معنای انها مجرد ربط باشد و نه نظر مرحوم اخوند را گفته است ایشان فرموده است مثلا رجل وضع شده است برای ذاتی که دارای صفات رجولیت است اما ذا وضع شده است برای مثلا رجلی که دارای صفات رجولیت است با قید عند الاشاره الیه. حال این اشاره یا در خارج است که با ید و امثال ان است و یا اشاره ذهنی است و با لفظ اشاره میشود ولی در هر حال انها وضع شده اند برای ذات معانی با قید عند الاشاره الیه. پس معنای ذا نه ذات مشارالیه است تا اشکال بر ادعای مرحوم اخوند وارد باشد و نه مجرد ربط است که اشکال کلام مرحوم بروجردی وارد باشد.

### خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم اصفهانی

اینکه ایشان فرموده است که معانی مبهمه همان معنای غیر مبهمه است منتها در معانی مبهمه مقید به «عند الاشاره» است، به نظر میاید که این ادعا نیز خلاف ارتکاز است. منبه این مطلب این است که وقتی گفته میشود «هذا الرجل» و عطف بیان ان اورده میشود باید دو بار واقعیت رجل به ذهن بیاید در حالی که دو بار به ذهن نمیاید و این مطلب کاشف از عدم صحت ادعای مرحوم اصفهانی است و اینکه موضوع له «رجل» عام باشد و «هذا» مقید به «عند الاشاره» باشد درست نیست.

#### فرق نظر مرحوم اخوند و مرحوم اصفهانی

اشاره را هر دو قول در معانی مبهمه میاورند ولی مرحوم اخوند ان را قید علقه وضعیه میداند و خارج از موضوع له میداند ولی مرحوم اصفهانی ان را داخل در موضوع له میدانند.

## مختار استاد

مطلبی که مساعد ارتکاز است عبارت است از اینکه اسماء مبهمه برای معانی مبهمه ای که نقطه ی روشن انها مشارالیه ان و یا تخاطب ان است وضع شده است. ما میگوییم که مثلا «ذا»برای واقعیت رجل وضع نشده است بلکه برای ان معنای مبهمی وضع شده است فقط از این جهت که با ان اشاره میشود روشن است. فلذا گفته اند که معانی انها مبهم است که با عطف بیان و دال دیگری ابهامش بر طرف میشود. منطبق کردن کلمه «هذا» بر «رجل» خارجی باعث از بین رفتن ابهام ان میشود. نظیر کلمه «شی» که ابهام دارد و هیچ جهت تمایز از غیر در ان نیست. اما فرقش با «ذا» و «هو» این است که در بعضی موارد با دال دیگری ابهام ان از بین میرود و کلمه ذا را بر «مفرد مذکر» منطبق میکنند. خلاصه اسماء مبهمه یک معانی مبهمه ای دارند که ابهامشان مطلق نیست بلکه یک خصوصیاتی دارند که با اشاره و یا انطباق ان بر مفرد مذکر و غیر ان ابهامشان از بین میرود و عدم ابهامی که کلمات دیگری مانند رجل و مرئه و غیر ان وجود دارد در مبهمات وجود ندارد و اینکه ادباء میگویند این اسماء ابهام دارند منظورشان ابهام مطلق نیست.

خلاصه نظر استاد:ما خلافا للمحقق اصفهانی که قائل به خاص بودن موضوع له اسماء مبهمه بود و خلافا للبروجردی که قائل به خاص بودن موضوع له اسماء مبهمه بود، ما قائل به عام بودن موضوع له اسماء مبهمه هستیم همان طوری که مرحوم اخوند میفرمود اما از این جهت با ایشان در این نقطه اختلاف داریم که موضوع له اسماء مبهمه مفرد مذکر نیست بلکه مفرد مذکر مبهم است فلذا دیگر اشکال ترادف بر نظر وارد نیست زیرا مفرد مذکر ابهام ندارد ولی هذا ابهام دارد.

## نکته پایانی: ثمره مباحث گذشته

بعد از بحث هایی که حول محور بحث وضع صورت گرفت و از موضوع له معانی حرفی و غیر ان بحث شد نوبت به بحث ثمره این مباحث میرسد.

### 1-انکار مفهوم

در ضمن مباحث اینده خواهد امد که در بعضی موارد به اطلاق هیئت جمله شرطیه تمسک میشود و در انجا این مباحث ثمره پیدا میکند خیلی از علماء میگویند که در چنین مواردی به اطلاق نمیتوان تمسک کرد زیرا معنای جمله شرطیه یک معنای حرفی است و معنای حرفی اطلاق ندارد اما مانند مرحوم اخوند به اطلاق ان تمسک میکند و مفهوم داشتن را مرحوم اخوند به همین مطلب متوقف کرده است.

### 2-انکار واجب مشروط

در بحث واجب معلق، مرحوم شیخ واجب مشروط را انکار کرده است و فرموده است که ما واجب مشروط نداریم بلکه تنها واجب معلق و غیر معلق داریم زیرا در واجب مشروط، قید به وجوب برمیگردد و واجب مشروط تسامح است و وجوب مفاد هیئت است و هئیت که قابل تقیید نیست و رجوع قید به هئیت محال است.

و موارد دیگری که مرحوم اخوند به اطلاق تمسک کرده است و فرموده است و فرموده است که مقتضای اطلاق تعینیی و عینی است و مخالفین اشکال کرده اند. فلذا بحث از معنای حرفی و موضوع له ان ها عام است یا خاص است؟ دارای اثر است.

1. نهایه الاصول ص 25 [↑](#footnote-ref-1)
2. [نهایة الدرایه فی شرح الکفایه، محمد حسین اصفهانی، ج1، ص63.](http://lib.eshia.ir/27897/1/63/وضعت) [↑](#footnote-ref-2)